

زیبایی کمال مطلوب در زن در فرهنگ ایران

زان چهره، گل به دامن اندیشه می کنم
خورشید می فشارم و در شیشه می کنم
طالب آملی

عقیده به چگونگی زیبایی کمال مطلوب یا ایده آل چه در زن و چه در مرد، از فرد به فرد، ملت به ملت، و زمان به زمان متفاوت است و اگر هم بتوان نوع این زیبایی را در مورد یک فرهنگ واحد بر اساس توصیفها و نگاره‌ها و تندیسها تعیین کرد، ولی باز باید به دیده داشت که به ویژه در گذشته نویسندگان و سرایندگان و نگارگران و تندیس سازان در کار خود همیشه سلیقه شخصی خود یا زمانه خود را رعایت نمی کردند، بلکه اغلب از الگوهای معینی پیروی می نمودند و غالباً چندین صد سال زمان می برد تا در اثر برخی تحولات اجتماعی رفته رفته الگوی نوینی جایگزین الگوی پیشین گردد. ما در این مقاله که در واقع پیوستی بر مقاله «تن کاه سرایی در ادب فارسی»^۱ است، نمونه‌های چندی از زیبایی ایده آل در زن را در فرهنگ ایران نشان می دهیم. روشن است که اعتبار نتیجه گیری ما نخست محدود به مثالهای محدود ماست.

کهن ترین این توصیفها دو نمونه در اوستاست. نمونه نخستین در توصیف زیبایی اناهیتا بانو خدای باروری و فراوانی و پاکی است. در یشت پنجم بندهای ۷ و ۱۵ و ۶۴ توصیفی از

زیبایی او شده و آنچه در بند ۶۴ آمده با تغییری جزئی در بندهای ۷۸ و ۱۲۶ تکرار گردیده و سپس در بندهای ۱۲۷-۱۲۹ بیشتر به توصیف جامه و زیور او پرداخته شده است:

[۷] اردوی سورا ناهیتا از سوی آفریدگار مزدا برمی خیزد. بازوان زیبا و سپیدش که به زیورهای با شکوه دیدنی آراسته است، به ستبری کتف اسبی ست. [۱۵] اوست آن زورمند درخشان بلند بالای برزمنندی که روز و شبان - در بزرگی همچند همه آبهای روی زمین - به نیرومندی روان شود. [۶۴] آن گاه اردوی سورا ناهیتا به پیکر دوشیزه ای زیبا، برومند، برزمنند، کمر بر میان بسته، راست بالا، آزاده، نژاده، بزرگوار، موزه هایی درخشان تا مچ پا پوشیده و به استواری با بندهای زردین بسته [۷۸: موزه هایی زردین در پا و به زیورهای بسیار آراسته، ۱۲۶: که جامه زردین گرانبهای پر چینی در بر دارد] روانه شد. [۱۲۷] به راستی اردوی سورا ناهیتای بزرگوار، همان گونه که شیوه اوست، بر سیم بر دست گرفته، گوشواره های زردین چهار گوشه ای از گوشها آویخته و گردن بندی بر گردن نازنین خویش بسته، نمایان می شود. او کمر بر میان بسته است تا پستانهایش زیباتر بنماید و دلنشین تر شود. [۱۲۸] بر فراز سر اردوی سورا ناهیتا تاجی آراسته با یک صد ستاره جای دارد؛ تاج زردین هشت گوشه ای که به سان چرخ می ساخته شده و با نوارها زیور یافته؛ تاج زیبای خوش ساختی که چنبری از آن بیش آمده است. [۱۲۹] اردوی سورا ناهیتا «جامه ای از پوست ببر پوشیده است؛ از پوست سیصد ماده ببر که هر یک چهار بجه زابد؛ از آن روی که ببر ماده، زیباترین جانوری ست که موی انبوه دارد. ببر جانوری آبی ست که اگر پوستش به هنگام آماده شود، همچون سیم وزر بسیار درخشان به چشم می آید.»^۱

ترجمه بالا از خامه آقای دکتر جلیل دوستخواه است که به فارسی بسیار آراسته ای که بایسته و شایسته چنین کتابی ست، نگارش یافته است، ولی ما در این جا به یک اختلاف کوچک در ترجمه ها که برای کار ما مهم است، اشاره می کنیم:

آنچه در ترجمه پورداود و دوستخواه در بند ۱۲۷ «کمر بند در میان بسته» و «کمر بر میان بسته» آمده است، در ترجمه ولف و لومل «بالا کمر بسته» است. عبارت اخیر را می توان به دو نوع تعبیر کرد. یکی این که اناهیتا دارای پاهای بلندی ست و در نتیجه کمر بستن او بالا می نماید. دیگر این که اناهیتا کمر بند را مانند مردان بر کمر نمی بندد، بلکه در زیر پستانها می بندد تا (چنان که در همان بند ۱۲۷ آمده است) پستانهای او زیباتر نماید. نگارنده گمان دارد که این گونه کمر بستن زنان را جایی دیده باشد.

نکته دیگر در نیرومندی او این که اناهیتا نه تنها پاسبان بر پاکی آبها و تخمه مردان و شیر زنان، آورنده فراوانی و باروری و شکوه و زیبایی و دانش و خواسته، و آسان سازنده زادن زنان است، بلکه پشتیبان پهلوانان و جنگاوران نیز هست و او خود چنان که در بند ۱۱ و ۱۳

آمده است بر گردونه ای چهار اسبه که همه اسبان آن سفید و تیزرو و نژاده اند می نشیند و خود لگام اسبها را در دست می گیرد و در نبرد با دیوان و جادوان و دشمنان ایران گردونه می راند و از همین رو یکی از سه نام یا لقب او، یعنی سور به معنی «نیرومند» است، همچنان که آردوی به معنی «روان» و اناهیتا به معنی «ناآلوده» نمایانگر خوشکاریهای دیگر او هستند.

در هر حال از توصیف زیبایی اناهیتا چنین بر می آید که در زمان تألیف یشت پنجم^۳ زنان بلند بالا و ورزیده مورد پسند بوده اند. به ویژه پستانهای درشت و برآمده زیاد مورد توجه بوده است و از همین روزنان کمر بند می بسته اند تا پستانهای آنها بیشتر جلوه کند. همچنین به جامه و زیور زنان که بر جلوه آنها می افزوده اهمیت زیادی داده می شده است. به ویژه پوشیدن جامه از پوست جانوران مورد پسند بانوان بوده و ما این مطلب را از متون متأخرتر چون ویس و رامین و خسرو و شیرین نیز در می یابیم.

توصیف دیگر از هذوخت نسک، یکی از نسکهای از دست رفته اوستاست که قطعاتی از آن با ترجمه پهلوی آن در دست است. در بخش ۲ بند ۷-۸ این نسک آمده است که پس از پایان سومین شب از درگذشت مرد نیکوکار، روان او در می یابد که ارسوی جنوب بادی بسیار خوشبوی^۴ می وزد و در نزدیکی این باد خوشبوی خرد روان به نام Daena به پیکر دختری پانزده ساله (سال بلوغ و ایده آل در فرهنگ ایران کهن) بدهد و نمایان می گردد. سپس در بند ۹ توصیفی کوتاه از زیبایی این دوشیزه شده است که در خطوط کلی توصیف پیشین را تأیید می کند:

در نزدیکی این باد دُئای او نمایان می گردد به پیکر دختری زیبا، درخنده، سپید بازو، نیرومند، زیبارو، راست بالا، بلند اندام، پستان برآمده، نژاده تن، آزاده، از تخمه بزرگ، پانزده ساله، در چهره و اندام چنان زیبا که زیباترین آفریده ها.^۵

از دوره ساسانی نیز دو توصیف جالب در دست است. توصیف نخستین منسوب به زمان خسرو انوشروان از رساله کوچکی در زمینه برخی دانستنیها و زیبا شناسی و لذت شناسی و مزه شناسی با عنوان خسرو قبادان و ریدک که در آن خسرو نوجوانی را که گویا می خواهد به گروه سواران درآید، با پرسشهایی در باره برخی ورزشها، بازیها، خیاگری، اختر شناسی، خوراک شناسی، می شناسی، پوشاک شناسی، گل شناسی و غیره می آزماید. از جمله این پرسشها یکی نیز درباره زن پسندیده از نظر اخلاق و زیبایی ست. جوان در پاسخ خسرو که می پرسد: «بهترین زن کدام است؟» چنین پاسخ می دهد:

ریدک گفت: انوشه بوید! آن زن بهتر که در منش دوست مرد باشد، بلا پیش میانه، سپه اش

پهن، سر و سرین و گردنش خوش ساخت، پایش کوتاه، کمرش باریک، کف پا منحنی، انگشتان دراز، اندامهایش نرم و سخت آکنده، پستان چون به، ناخنش به رنگ برف، گونه اش به رنگ انار، چشمش چون بادام، طاق ابرو چون پوست بره، دندان سفید، گیسوان سیاه و درخشان و بلند، و در بستر (؟) مردان بی شرم سخن نگوید.^۱

ثعالبی نیز در عزرا السیر چکیده ای از مطالب این رساله را که به زمان خسرو پرویز نسبت داده آورده است و در آن جا توصیف بالا چنین آمده است:

گفت: از زیباترین و جذابترین زنان بر گوی! گفت: آن که بر دل بنشیند و خاطر او را بخواهد و بهترین آنان آن است که نه کم سال و نه بزرگ سال باشد، نه دراز بالا و نه کوتاه قامت، نه لاغر و نه فربنی، خوش قامت، زیبا روی، خوش اندام، با پیشانی صاف، کمان ابرو، بادامی چشم، بینی به اندازه، لبها به رنگ عقیق و باریک، تنگ دهان، مروارید دندان، خوش خنده، چانه گرد، گردن چون صراحی، رنگ چون دانه های انار، با پوستی چون حریر، مشکین موی، سبب پستان، کمر باریک چون زنبور، نرم شکم با نانی زرافشان، زیبا سرین، کوچک پا، خوشبوی و با آوایی نرم و کم گوی و با شرم.^۲

توصیف دوم از تاریخ بلغمی، ولی آن نیز منسوب به زمان خسرو انوشروان است. به گزارش این کتاب انوشروان هر سال سه خصی، یعنی مرد اخته شده را می فرستاد تا از روم و خزران و ترکستان برای او کنیزک بیاورند و «کسری صفت آن کنیزکان را بنوشتی از سر تا پای، فرمودی که بدین صفت خواهم آن کنیزک...». به گزارش کتاب این توصیف در اصل توصیف زیبایی زنی بود که منذر پیش انوشروان فرستاده بود و صفت او را به تازی نوشته بود و انوشروان آن را به فارسی ترجمه کرده و در خزانه نهاده بود و هر گاه که کنیزکی طلب می گیرد، آن نسخه را به دست خصیان می داد تا برای او کنیزکی بدان زیبایی پیدا کنند. البته اینها مطالبی است که سپس تر ساخته اند و اصل این توصیف نیز باید از رساله ای به پهلوی بوده باشد مانند رساله خسرو قبادان و ریدک که در آن از جمله زیبایی ایده آل در زن توصیف شده بوده است. در هر حال در تاریخ بلغمی نخست متن عربی و سپس ترجمه فارسی آن آمده است. ترجمه فارسی آن چنین است:

ذکر صفت کنیزک به پارسی: معنی این چنین است که کنیزکی راست خلقت، تمام بالا، نه دراز و نه کوتاه، سفید روی و بنا گوش، همه تن تا به ناخن پا سفید، سفیدی گونه او به سرخی زده، و غالب به گونه ماه و آفتاب، ابروان طاق چون کمان و میان دو ابرو گشاده، و چشمی فراخ، سیاهی سیاه و سفیدی سفید، مژگان سیاه و دراز و کش، بینی بلند و باریک، روی نه دراز و نه سخت گرد، موی سیاه و دراز و کش، سرش میانه نه بزرگ و نه خرد، گردن نه دراز و نه کوتاه که گوشواره بر کتف

زند، بری پهن و گرد، پستانی کوچک و گرد و سخت، سر کتفها و بازوان معتدل، و جای دست آورنجن [یعنی دستبند] فربه، انگشتان دست باریک نه دراز و نه کوتاه، و شکم با بر راست [اگر متن درست باشد، گویا یعنی سر شکم با سر پستانها هم سطح باشد]، دو گونه از پس پشت بلندتر [متن درست نمی نماید. در دستنویسهای دیگر: « دو گونه از پشت بلندتر و آکنده » و « پستگاه از پشت بلندتر ». به گمان نگارنده می خواهد بگوید که برآمدگی سرین بلندتر از پشت باشد و احتمالاً بوده است: و کون از پس پشت بلندتر و آکنده. در مینوی خرد (پرسش ۶۰، بند ۷) جزو صفات بهترین زن یکی نیز این است که « زیبا و مه کون » باشد.]، و میانه باریک، جای گردن بند بر گردن باریک، رانها فربه و آکنده و زانوها گرد، و سابقها سطبر، شتالنگهای پا [یعنی پاشنه پا] خرد و گرد، چون رود کاهل بود از فریبی، فرمانبرداری که جز خداوند خود را فرمان نبرد، هرگز سختی ندیده و به عز و جاه برآمده، شرمگین و باخرد و با مردمی، و به نسبت از سوی پدر پاک و از جانب مادر کریم، اگر به نسبت او نگری به از روی، و اگر به رویش نگری به از نسب، و اگر به خلقتش نگری به از خلق، با شرف و بزرگی، به کار کردن حریص، به دست پرهیزگار، و حریص به پختن و نشستن و دوختن و نهادن و برگرفتن، و به زبان خاموش و کم سخن، و خوب سخن، و چون سخن گوید، خوش سخن و خوشخوی و خوش زبان و خوش آواز باشد، اگر آهنگ او کنی آهنگ تو کند، و اگر از او دور شوی از تو دور شود، و اگر با وی بیاشی رویش و چشمهاش سرخ شود از آرزوی تو.^۸

توصیف بعدی را از کتاب سمک عیار از سده هفتم هجری برگزیدیم. در این کتاب مؤلف در چند جا به توصیف زیبایی زنان که نمونه هایی از زیبایی ایده آل آن زمان است پرداخته است. یک جا در توصیف زیبایی دختری به نام مه پری آمده است:

شاهزاده در آن شخص نگاه کرد، دختری دید چون صد هزار نگار، با سری گرد و پیشانی پهن، زلف چون کمند و ابروان چون کمان چاچی، دو چشم چون دو فرگس، مژه ها چون تیر آرش، و بینی چون تیغ و دهانی چون نیمه دینار و عارضی چون سیم، رخی چون گل، زرخدانی چون گویی گرد چاهی و گردنی کوتاه و صد غنچ بر غنچ زیر زنج افتاده و سینه چون تخته سیم، و دو پستان چون دو نار و ساعدی کوتاه و پنجه ای خرد، و پشت دست هزار چال در افتاده، و انگشتان دست سیاه کرده، و در هر انگشتی جفتی انگشتی، و شکمی چون آرد میده که به حریر بیزی [یعنی آردی که آن را دوبار از پارچه حریر بگذرانند تا کاملاً نرم گردد] و به روغن بادام برشی، و نافی چون غایب دانی، و دو ران چون دوران هیون، دو ساقی چون دو ستون عاج، و پیراهنی حریر اسفید اسفید، و ایزار پایی سقلاطونی [یعنی شلوار ابریشمین] ساده در پای، و مقنعه قصب در سر افکنده، و گنوبند بر گرد عارض و گردن بسته، و حمایل در گردن افکنده، همه تعویذها به عنبر

اشهب کرده [یعنی آنچه را که برای دفع چشم زخم به خود بسته بود به عنبر خاکستری خوشبو کرده بود]، چنان که بوی او به جهان می رفت. بر آن خوبی و زیبایی دختر پیش او بر پای خاست از خواب نیم مست.^۱

و در جایی دیگر در توصیف زیبایی دختری به نام آبان دخت آمده است:

[فزل ملک] این سخن می گفت و در جمال آبان دخت می نگرست و روی و موی و بالا و پهنا و حلاوت و ملاحظت وی می نگرید و دل خود باز نمی دید، و دروی نشانه دختری پیدا بود که هرگز چنان دختری ندیده بود. چون سروی نازان در پیش وی ایستاده، تا او را بشاند. سری گرد، پیشانی فراخ، و دو چشم نرگسین، و دو ابروی چون کمان، بینی چون تیغ درم، عارضی چون گل، دهانی تنگ، و لبی شیرین، و دندانانی چون مروارید، و دو گیسوی چون کمند، گردنی کوتاه و بری فراخ، میاننی باریک، چنان که سر تا پای او همه ملاحظت بود و در خور وصال دانان بود و ناز پروریده، چنان که آفتاب او را ندیده بود.^۱

و باز جایی دیگر در توصیف زیبایی زنی به نام ماهانه چنین آمده است:

سیاه ابر گفتاروی بشنید. دروی نگاه کرد و آن روی و موی و حلاوت و بالای و پهناهای ماهانه بدید. سروی دید روان، رویی دید چون ماه شب چهارده، بالایی چون سرو، و گیسویی چون کمند سیاه، خند بدنی چون صبح، خرامیدنی چون کبک، جلوه کردنی چون طاوس، اشکمی چون آرد که ده بار به حریر بیزی و به روغن بسرشی، و زنخدانی سیمین، دهانی چنان که چون سخن گفتی فهم توانستی کردن که سخن می گوید، بینی چون تیغ درم، چشمی چون چشم گور، گردنی چون گردن غزالان، دندانانی چون در، جبهه ای چون تخته سیم، عارضی چون گل، در حسن چنان تمام بود که اگر زاهدی او را بدیدی، زهد در باقی کردی [یعنی فرو گذاشتی] و اگر صوفی او را بدیدی طاعت صوفی خود را در باقی کردی، و اگر باد در زلف او وزیدی بوی عطر جهان بگرفتی.^۱

ما در این جا از توصیفهای فراوانی که در شعر فارسی از زیبایی زنان شده است، تنها به توصیف زیبایی سه تن از مشهورترین زنان منظومه های فارسی، یعنی رودابه، ویس و شیرین بسنده می کنیم. در توصیف رودابه آمده است:

یکی نامدار از میسان مهران	چنین گفت با پهلوان جهان:
پس پرده او یکی دختر است	که رویش ز خورشید نیکوتر است
ز سر تا به پایش به کردار عجاج	به رخ چون بهشت و به بالای ساج
بران سفت سیمینش مشکین کمند	سرش گشته چون حلقه پای وند
رخانش چو گلزار و لب ناردان	ز سیمین بسرش رسته دو ناردان

زیبایی کمال مطلوب در زن در فرهنگ ایران

مژه تیرگی برده از پسر زان
برو توز پوشیده از مشک و ناز
پر آرایش و دانش و خواسته

دو چشمش به سان دوترگس به باغ
دو ابرو به سان کمنند طراز
بهشت است سرتاسر آراسته

و:

یکی ایزدی بر سر از مشک تاج
ستون دو ابرو چو سیمین قلم
سر زلف چون حلقه پای و نند
چند در جهان نیز یک ماه نیست^{۱۲}

به بالای ساج است و همرنگ عاج
دوترگس دژم و دو ابرو به خم
دهانش به تنگی دل مستمند
نفس را مگر بر لبش راه نیست

فخرالدین گرگانی ویس را چنین توصیف کرده است:

که بودش تن زسیم و دل ز پولاد،
ندانستی که آن بت را چه خواندی:
که دروی لاله های آبدار است،
چون سرین عارض و لاله رخان است»
که دروی میوه های مهرگان است،
زنج سبب و دو پستانش دونا است»
که دروی آرزوهای جهان است،
دو زلفش غالبه، گیسو عبیر است،
همان دندان او در خوشاب است»
که یزدانش ز نور خود سرشتست،
همیدون انگین است آن لبانش»
کجا چشم فلک زوتیره گشتی
دو دیدارش هلاک صابری بود
به غمزه اوستاد جادوان بود
دو زلفش پیش او چون دوسیه پوش
دورخ پیشش چو دوشمع فروزان
به ابر اندر چو زهره گوشوارش
به سر بر هر یکی را فندق تاج
سرین گور بودش، چشم آهو...^{۱۳}

چو قامت بر کشید آن سرو آزاد
خرد از روی او خیره بماندی
گهی گفتی که «این باغ بهار است
بنفشه زلف و نرگس چشمکان است
گهی گفتی که «این باغ خزان است
سبه زلفینش انگور به بار است
گهی گفتی که «این گنج شهان است
رخش دیا و اندامش حریر است
تش سیم است و لب یاقوت ناب است
گهی گفتی که «این باغ بهشتست
تش آب است و شیر و می رخانش
روا بود از خرد زو خیره گشتی
دورخمارش بهار دلبری بود
به چهره آفتاب نیکوان بود
چو شاه روم بود آن روی نیکوش
چو شاه زنگ بودی جعد پچان
چو ابر تیره زلف تا بدارش
ده انگشتش چو ده ماسوره عاج
جمال حور بودش، طبع جادو

توصیف بالا، دارای ویژگی اشعار آغاز ادب فارسی، محتملاً نموداری از شعر در ادبیات از دست رفته پهلوی است. با مقایسه این توصیف با توصیف زیر که نظامی در

وصف زیبایی شیرین سروده است، تحول شعر فارسی را پس از فخرالدین گرجانی می توان در چند نکته مشاهده کرد: گرایش لفظ از سادگی به صنعت، تبدیل طبیعت طبیعی به طبیعت تزیینی، نفوذ بیشتر خیال در شعر و سنگینی ذهنیت بر عینیت.

پری دختی، پری بگذار، ماهی	به زیر مقعه صاحب کلاهی
شب افروزی چو مهتاب جوانی	سبه چشمی چو آب زندگانی
کشیده قسامتی چون نخل سیمین	دوزنگی بر سر نخلش رطب چین
ز بس کاورد یاد آن نوش لب را	دهان پر آب شکر شد رطب را
به مروارید دندانهای چون نور	صدف را آب دندان داده از دور
دو شکر چون عقیق آبداده	دو گیسو چون کمنند تا بداده
خم گیشوش تاب از دل کشیده	به گیسو سبزه را بر گل کشیده
شده گرم از نسیم مشک بیزش	دمباغ نرگس بیمار خیزش
فسونگر کرده بر خود چشم خود را	زبان بسته به افسون چشم بد را
به سحری کاتش دلها کند تیز	لبش را صد نمک هر یک شکر ریز
نمک دارد لبش در خنده پیوست	نمک شیرین نباشد، وان او هست
تو گویی بینی اش تیغی ست از سیم	که کرد آن تیغ سیبی را به دو نیم ...
موکل کرده بر هر غمزه غنجدی	زنج چون سیب و غنجد چون ترنجبی
رخش تقویم انجسم را زده راه	فشانده دست بر خورشید و بر ماه
دو پستان چون دو سیمین نار توخیز	بر آن پستان گل بستان درم ریز
نهاده گردن آهو گردنش را	به آب چشم شسته دامنش را
گر اندازه ز چشم خویش گیرد	بر آهویی صد آهو پیش گیرد
به چشم آهوان آن چشمه نوش	دهد شیرافکنان را خواب خرگوش
زلعلش بوسه را پاسخ نخیزد	که لعل ار وا گشاید در بریزد
ز رشک نرگس مستش خروشان	به بازار ارم ریحان فروشان ...
به فرمانی که خواهد خلق را کشت	به دستش ده قلم، یعنی ده انگشت ...
رخش نسرین و زلفش بیوی نسرین	لبش شیرین و نامش نیز شیرین ^{۱۱}

اکنون اگر بخواهیم دو توصیفی را که از اوستا برگرفتیم با سه توصیفی که از رساله پهلوی و تاریخ بلعی و تاریخ غردالسیر آوردیم، با یکدیگر مقایسه کنیم، با این مشکل روبرو می شویم که در دو توصیف نخستین برخلاف سه توصیف بعدی شرح یک یک اعضای تن نیامده است. با این حال می توان به طور کلی گفت که اندام بلند به اندام میانه تغییر کرده است. دیگر این که در عهد ساسانی سینه را پهن، ولی پستان را کوچک

می پسندیدند، در حالی که توصیف پستان برآمده در هذوخت نسک و این که اناهیتا کمر می بندد تا پستانهایش بهتر جلوه کند، با پسند پستان کوچک منافات دارد. همچنین اندام ورزیده در زن از پسند افتاده بود و اندامی را می پسندیدند «نه لاغر و نه فربی» یا تمایل تدریجی به اندامی گوشتالو که هنگام راه رفتن «کاهل بود از فربهی»، ولی نه کاملاً چاق. تنها پوست سفید همچنان مقبولیت خود را حفظ کرده بود.

و اما چون سه توصیف زیبایی ایده آل مربوط به عصر ساسانی را با سه توصیفی که از سمک عیار نقل شد مقایسه کنیم، می بینیم در توصیف اعضای تن از موی و پیشانی و بینی و دهان و سینه و پستان و غیره تقریباً مطابقت کامل است، مگر این که اندام را فربه تر می پسندیدند و «بالای چون سرو» که در سومین توصیف از کتاب سمک عیار آمده است باید بیشتر به حساب نفوذ شعر فارسی گذاشت که درست از این بابت، یعنی ستایش اندام بلند در زن از پسند دوره ساسانی و اسلامی دور و با پسند عهد باستانی مطابقت دارد. از این اختلاف که بگذریم، میان توصیفی که از زیبایی رودابه و ویس و شیرین آوردیم، از نظر وصف اعضای تن با توصیفهای پیشین کمابیش مطابقت دارد، جز این که در شعر توصیفها در تعابیر شاعرانه پیچیده اند و شامل همه اعضای تن نیز نمی شوند، ولی در این جا مانند نمونه های پیشین به ثر، موی بلند و سیاه و تابدار است، چشم بزرگ و سیاه، ابرو کمانی، مژه بلند و سیاه، بینی باریک، دهان تنگ، دندان سفید، پستان کوچک، انگشتان بلند و باریک، سرانگشتان گرد و رنگ پوست سفید. در این جا به این نکته نیز توجه دهم که اگرچه در نمونه هایی که از سمک عیار و منظومه ها برگزفتم، توصیفها به ظاهر وصف زیبایی زنانه خاص اند و نه توصیف زیبایی ایده آل عموماً، ولی در واقع هیچ فرقی از این بابت با توصیفهای پیش از آنها که در رساله پهلوی و تاریخ بلعی و غررالسیر آمد، نیست، چون در ادبیات فارسی توصیف زیبایی غالباً بر اساس الگوی زیبایی ایده آل انجام می گیرد و نه واقعیت زیبایی یک شخص معین و از این رو نیز زیباییها کمابیش یکسان و ایده آل اند. همچنین وصف زیبایی اناهیتا و دثنا در اوستا نیز در زمان خود توصیف زیبایی ایده آل بوده است.

و اما در متون فارسی عموماً - ولی نه در مثالهای ما در بالا - و به ویژه در شعر، ما در توصیف زیبایی ایده آل با یک تناقضی نیز روبرو می گردیم و آن این که از یک روی زیبایی ترکان، یعنی ترکان آسیای میانه، عموماً یک زیبایی ایده آل گرفته شده است، ولی هنگام توصیف یک یک اعضای تن، و دست کم در توصیف چشم و مژه و ابرو و گونه و پیشانی و رنگ پوست، از زیبایی ترکی که به زیبایی مغولی و چینی نزدیک است اثری

نیست، بلکه زیبایی همان زیبایی ایرانی است که به زیبایی هندی نزدیکتر است. عنصر المعالی که یکی از زیباشناسان و لذت شناسان بزرگ فرهنگ ایران است، متوجه این تفاوت میان زیبایی ترکی و غیر ترکی شده است و معتقد است که زیبایی ترکی در تأثیر کلی آن است که اگر آن تأثیر کلی نباشد، تک تک اعضا زشت است، در حالی که زیبایی هندی عکس آن است. او می نویسد: «و به جمع معلوم کنند که از ترک نیکویی به تفسیر و زشت بی تفسیر نخیزد. و هندو به ضد این است، چنان که چون در ترکی نگاه کنی سری بزرگ بود و روی پهن و چشمهای تنگ و بینی پخچ [یعنی پهن] و لب و دندان نه نیکو، چون یک یک را بنگری به ذات خویش نه نیکو بود، ولکن چون همه را به جمع بنگری صورتی بود سخت نیکو، و صورت هندوان به خلاف این است. چون یک یک را بنگری هر یکی به ذات خویش سخت نیکو نماید، ولکن چون به جمع در او بنگری چون صورت ترکان نماید».^{۱۵}

به گمان نگارنده عنصر المعالی در این جا میان «زیبایی» و «جذابیت جنسی» یا «کشش اروتیک» سهو کرده است. این «جاذبه» یا «ملاحت» یا «نمک» که حاصل از تأثیر کلی چهره و اندام و حتی رفتار است و نه زیبایی تک تک اعضای تن، از دیرباز اندیشه زیباشناسان و زیبایی دوستان ادب فارسی را به خود گرفته است. مشهورترین و شیرین ترین سخن در این موضوع از وحشی بافقی^{۱۶} در باره گفتگوی مجنون با کسی که منکر زیبایی لیلی است:

به مجنون گفت روزی عیججوی	که «پیدا کن به از لیلی نکویی
که لیلی گرچه در چشم تو حوری ست	به هر جزوی ز حسن وی قصوری ست!
ز حرف عیججو مجنون بر آشفت	در آن آشفتگی خندان شد و گفت:
«اگر در دیده مجنون نشینی	به غیر از خویشی لیلی نینی
تو کی دانی که لیلی چون نکویی ست	کز او چشت همین بر زلف و رویی ست
تو قد بینی و مجنون جلوه ناز	تو چشم و او نگاه ناوک انداز
تو مو می بینی و او بیچش مو	تو ابرو، او اشارتهای ابرو
دل مجنون ز شکر خنده خون است	تو لب می بینی و دندان که چون است» ^{۱۶}

در طوطی نامه در پایان حکایت آن دوديو که هریک عفریته زشت خود را زیباترین زن جهان می پنداشت، آمده است که روزی شاهزاده بدخشان در کنار آبیگری غوکی دید و چنان عاشق چشمان او شد که پنداشت در میان همه آفریده های جهان چیزی زیباتر از چشم قورباغه نیست، و از آن پس هر کس بدو می رسید، نخست از او می پرسید: «در عالم خوبی

ورعنا بی و لطف و زیبایی در کدام چیز است؟»، و انتظارش این بود که مخاطب او از چشم وزغ نام برد، ولی چون پاسخ دلخواه خود را نمی شنید، آن شخص را می کشت. تا این که روزی همین پرسش را از ندیم خود کرد و ندیم زیرک به او گفت: «خوبی فراوان و جمال بی پایان هم او راست که در دل جای گیرد: حسن نه نیکویی رنگ است و پوست هر چه کند جای به دلها نکوست!»^{۱۷}

شاعران عارف همچون عطار و سنائی و مولوی و خواجو و حافظ که درباره موضوع «جمال» بسیار اندیشیده اند، برای این «جذابت غیر قابل توصیف» یا به قول آلمانی ها das gewisse Etwas که در علم نظر چیزی غیر از حسن است، اصطلاح آن را برگزیده اند و آن را از حسن برتر دانسته اند. سنائی گفته است:

از یوسف خوشتری که در حسن آن داری و یوسف آن ندارد^{۱۸}
و از حافظ است این بیتهای مشهور:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد
از بتان آن طلب از حسن شناسی ای دل
بندۀ طلعت آن باش که آنی دارد
کاین کسی گفت که در علم نظرینا بود
این که می گویند آن خوشتر ز حسن
یار ما این دارد و آن نیز هم^{۱۹}

امیدوارم از مطلب اصلی پر دور نرفته باشم و در مبحث زیبایی ایده آل اشاره کوتاهی به جذابت چندان بی مناسبت نبوده باشد. در هر حال در ادامه بحث درباره نظره عنصرالمعالی، به گمان نگارنده در ادب فارسی منظور از «زیبایی ترکی» دانسته یا ندانسته بیشتر همان «جذابت» است، و از همین رو هنگام توصیف تک تک اعضای تن از زیبایی ترکی که با سلیقه زیباشناسی ایرانی سازگار نیست، یاد نشده است، بلکه از زیبایی ایرانی که به زیبایی هندی نزدیکتر است.^{۲۰} در عوض در هنر مینیاتورسازی، یکی به علت نفوذ سبک نگارگری چینی در این هنر، و دیگر به علت این که کتابهای مصور غالباً به سفارش طبقه حاکم که بیشتر ترکان و مغولان بودند تهیه می گردید، چهره و اندام زن و مرد در نتیجه زیبایی آنها غالباً چینی - ترکی - مغولی و غیر ایرانی ست.

از آنچه رفت، به طور کلی می توان زیبایی ایده آل درزن را دست کم از زمان ساسانیان به این سو چنین توصیف کرد:

قد متوسط (هرچند آن را به سرو بلند تشبیه کرده اند)، تن در آغاز گوشتناک و سپس تر فربه و چاق، سر گرد و متوسط، گیسو سیاه و بلند و گاه مجعد (که آن را بیشتر به شب و مشک و کمند و جوگان و سنبل تشبیه کرده اند)، رخسار نه دراز و نه گرد، ولی با

گرایش تدریجی به گرد (که آن را بیشتر به ماه تمام و آفتاب و بهشت و بهار تشبیه کرده اند) و رنگ گونه ها سرخ (که آن را بیشتر به گل و لاله و دانه های انار تشبیه کرده اند)، پیشانی بلند، ابرو کمانی در آغاز گشاده و سپس تر پیوسته (که آن را بیشتر به کمان و هلال و طاق تشبیه کرده اند)، چشم بادامی و سیاه و مخمور (که آن را بیشتر به بادام و نرگس و جادو و آهو و مست و فته تشبیه کرده اند)، مژه بلند و سیاه (که آن را بیشتر به تیر و خنجر و ناوک تشبیه کرده اند)، بینی باریک (که آن را بیشتر به قلم و تیغ تشبیه کرده اند)، دهان کوچک (که آن را بیشتر به هیچ و نقطه و پسته و غنچه تشبیه کرده اند)، لب باریک و سرخ (که آن را بیشتر به لعل و یاقوت و عقیق و مرجان و عناب، و در شیرینی به قند و شکر تشبیه کرده اند)، چانه یا زرخدان گرد (که آن را بیشتر به گوی و به و ترنج و نارنج تشبیه کرده اند) و گاه با چال (که آن را بیشتر به چاه تشبیه کرده اند)، گردن در آغاز متوسط در قد و باریک در قطر (که آن را بیشتر به صراحی تشبیه کرده اند)، ولی سپس تر چاق و غبغب دار، سینه پهن، ولی پستانها کوچک و گرد (که آن را بیشتر به گوی و انار و سیب و به و ترنج و لیمو تشبیه کرده اند)، کمر باریک که آن را بیشتر به میان مور و زنبور تشبیه کرده اند (ولی کمر باریک با اندام فربه مناسبتی ندارد)، سرین خوش ساخت (که آن را بیشتر به سرین گور تشبیه کرده اند)، رانها چاق (که آن را بیشتر به ران هیون تشبیه کرده اند)، زانو گرد، ساق پا سطر، بازوان و ساعد در آغاز متوسط و سپس تر کوتاه (و ساق و ساعد را بیشتر به عاج و پیلسته و بلور تشبیه کرده اند)، انگشتان در آغاز بلند و سپس تر متوسط و کوتاه، سرانگشت گرد (که به فندق تشبیه کرده اند)، ناخن سفید (که به برف تشبیه کرده اند) و رنگ تن سفید (که بیشتر به سیم و سمن و برف تشبیه کرده اند).^{۲۱}

این زیبایی ایده آل هنوز هم در میان اکثریت فارسی زبانان معتبر است، ولی در قشر کوچکی نیز اعتبار خود را کمابیش از دست داده است.

بخش تاریخ و فرهنگ خاور نزدیک، دانشگاه هامبورگ

یادداشتها:

۱- ایران شناسی ۱/۱۳۷۵، ص ۱۵-۵۴.

۲- *Avesta, Übersetzt Von F. Wolff, 2 Aufl. Strassburg 1910, S. 174 ff.*

H. Lommel, *Die Yāst's des Awesta*, Göttingen 1927, S.37 ff.

یشت ها، گزارش ابراهیم پورداود، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۲۵۹ به جلوه اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۳۰۹ به جلوه.

زیبایی کمال مطلوب در زن در فرهنگ ایران

- ۳- در سنگنوشته های هخامنشی نام اناهیتا برای نخستین بار در سنگنوشته اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پ.م.) آمده است. ولی بلافاصله پس از نام اهورمزدا و این مطلب چنان که لومل (همان جا ص ۳۱) اشاره کرده است، مطابقت دارد با گزارش مورخ یونانی Berossos (از سده سوم پیش از میلاد) که پرستش اناهیتا از زمان این پادشاه رواج یافت و در بسیار جاها تندیسهای او را نصب کردند.
- ۴- گنوییدن گرن در صفحه ۱۷۰ از کتابی که در این گفتار در پی نویس ۵ از آن یاد شده است، این بوی خوش را یکی از اصطلاحات عرفان و نماد «نجات» می داند و ارتباط روان با باد خوش بوی را چنان که در همدوخ نیک آمده است، یکی دیگر از تأثیرات عقاید ایرانی در عرفان شمرده است. درباره همین ارتباط در برخی از اشعار عرفانی فارسی بنگرید به: نصرالله پورجوادی، بوی جان، تهران ۱۳۷۲، ص ۲۰۳-۲۱۳. موضوع ملاقات روان مرد پارسا با کردار نیک او که به گونه زیباترین دوشیزه نمایان می گردد و باد خوشبوی بهشتی که از همه عطرها خوشبوتر است، در مینوی خرد (پریش، بند ۱۲۳-۱۴۴) و برخی دیگر از متون پهلوی و عربی نیز آمده است. بنگرید به: مینوی خرد، ترجمه احمد نفیسی، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۲-۱۳، ۹۹.
- ۵- J. Hertel, *Beiträge zur Metrik des Awestas...*, Leipzig 1927. 1927, S. 71 ff., 94.
- G. Widengren, *Iranische Geisteswelt*, Baden-Baden 1961, S. 169 ff.
- C. Colpe, *Die religionsgeschichtliche Schule*, Göttingen 1961, S. 130
- The Pahlavi Text, "King Husrav and his boy" publ. by J.M. Unvala, Paris, n.d., - 6
PP. 35 ff.
- ۷- تعالی، تاریخ عزالدین. به کوشش ه. زوتنبرگ (H. Zotenberg)، چاپ دوم، تهران ۱۹۶۳، ص ۷۱۰ به جلو. ترجمه فارسی به نقل از ترجمه بسیار فصیح محمد فضائی، تاریخ تعالی، تهران ۱۳۶۸، ص ۴۵۲.
- ۸- ابوعلی بلعمی، تاریخ بلوچی، به کوشش محمد تقی بهار و محمد پروین گنابادی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۱۱۰۸ به جلو.
- ۹- فرامرزارجانی، مسک عیار، به کوشش پرویز نائل خانلری، ج ۱، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۷، ص ۱۳ به جلو.
- ۱۰- مسک عیار، ج ۲، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۱۷ به جلو.
- ۱۱- مسک عیار، ج ۱، ص ۶۲۲ به جلو. بیرونی نیز در کتاب التعمیم (به کوشش جلال الدین همائی، تهران، بی تاریخ، ص ۳۸۱ به جلو) آن جا که از تأثیر ستارگان در آفرینش اعضای تن سخن می گوید، زیبایی و زشی اعضای تن را توصیف کرده است.
- ۱۲- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، یکم، نیویورک ۱۳۶۶، ص ۱۸۲ به جلو، ۱۱۲.
- ۱۳- فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، به کوشش م. تودوا-ا. گواخاریا، تهران ۱۳۴۹، ص ۴۳، بیت ۲۴ به جلو.
- ۱۴- نظامی گنجوی، خسرو و شیرین، به کوشش ل. ا. خه تاقووروف، باکو ۱۹۶۰، ص ۹۲، بیت ۳۰ به جلو.
- ۱۵- عنصرالمعالی کیکاووس، قابوس نامه، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران ۱۳۵۲، ص ۱۱۵.
- ۱۶- وحشی بافقی، دیوان، به کوشش م. خرویش، تهران ۱۳۳۹، ص ۲۱۶. مولوی نیز در مثنوی و فیه مافیه این حکایت را آورده است: جلال الدین محمد بلخی، مثنوی، به کوشش محمد استعلامی، دفتر پنجم، چاپ اول، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۵۸ به جلو، و با اشاره ای کوتاه در: دفتر یکم (چاپ دوم، تهران ۱۳۶۹، ص ۲۷) فیه مافیه، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۸، ص ۵۱ و ۷۲.
- ۱۷- عماد بن محمد التمری، طوطی نامه، به کوشش شمس الدین آل احمد، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۱۳ به جلو.

- ۱۸- ابوالمجد ستائی، دیوان، به کوشش مدرس رضوی، تهران ۱۳۴۱، ص ۱۱۷.
- ۱۹- خواجه شمس الدین حافظ، دیوان، به کوشش پرویز نائل خانلری، تهران ۱۳۵۹، ص ۲۵۸، ۴۱۴ و ۷۲۶.
- ۲۰- ایرانشاه بن ابی الخیر در بهمن نامه (به کوشش رحیم عقیقی، تهران ۱۳۷۰، ص ۲۵-۲۶) شرحی درباره زیبایی و خوی و رفتار زنان عرب و روم و ترک و ایران آورده است. زنان عرب:
 یکسایک به بسالا به سان درخت
 ولیکن به تن خشک باشند و سخت
 زنان روم: به خویی چوماه اند و سرو چین، و به تن سخت فربه، به رفتار کش، و: سپیدی سپید و سیاهی سیاه،
 زنان ترک تا چین: همه سرو بالا و خورشید چهر. و زنان ایران که از همه زیباتراند:
- | | |
|----------------------------------|----------------------------------|
| به ایران بتان اند بسی دلفریب | دو دیده زد بدارشسان ناشکیب |
| به تن چون بهار و به رخ گل به بار | دو پستان چون سار و لبان دربار... |
| چو سرو اند، اگر سرو را رفتن است | چوماه اند، اگر ماه را گفتن است |
| نگاراند، اگر کام رانندی نگار | گل اندام، اگر گل بُدی پایدار |
- ۲۱- به زبان فارسی رساله کوچکی نیز هست که شرف الدین رامی از شاعران دربار معزالدین ابوالفتح اویس جلایری (۷۵۷-۷۷۶) تألیف کرده و در آن اصطلاحات ادبی اعضای تن را در نوزده باب از گیسو تا ساق بر شمرده است: شرف الدین رامی، انیس العشاق، به کوشش عباس اقبال، تهران ۱۳۲۵.